



همه کس کشیده محمل به جناب کبریایت
من و خجالت سجودی که نکرده‌ام برایت
نه به خاک در بسوادم، نه به سنگش آزمودم
به کجا برم سری را که نکرده‌ام فدایت؟
نشود خماری شبنم، می جام انفعالم
چو سحر چه مغز چیند، سر خالی از هوایت
طرب بهار امکان به چه حسرتم فریبد
به بر خیال دارم گل رنگی از قبایت
هوس دماغ شاهی چه خیال دارد اینجا
به فلک فرو نیاید سر کاسه گدایت
به بهار نکته سازم، ز بهشت بی نیازم
چمن آفرین نازم، به تصور لقایت
نتوان کشید دامن ز غبار مستمندان
بخرام و نازها کن، سر ما و نقش پایت
نفس از تو صبح خرمن، نگه از تو گل به دامن
تویی آن که در بر من، تهی از من است جایت
ز وصال، بی حضورم؛ به پیام، ناصبورم
چقدر ز خویش دورم که به من رسد صدایت
نفس هوس خیالان به هزار نغمه صرف است
سرِ دردسر ندارم، من بیدل و دعایت

بیدل

سرخین نخست